۸۰ ص

بازرسی شد
۰۷ - ۳۶

٤٢٥٥

۳۹۷۹

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

کتاب جنگ نظم ونثر فارسی وعربی

مؤلف
مترجم
موضوع
۳۵۱۲

شماره ثبت کتاب
۵۵۸۲۵
۷۸۹٤

رست شده.
۳۵۱

۸۲

۵ ۵

۳۹۷۹
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب جُنگ نظم و نثر فارسی و عربی
مؤلف
مترجم
موضوع
۳۵۱۲
شماره ثبت کتاب
۵۵۸۲۵
۷۸۹۶

بازدید شد
۱۳۸۲

رست شده
۳۵۱

کوس الوداع [illegible] بر هم دنیا زدیم
[illegible] زدیم

[illegible] زدیم
[illegible] در دریا زدیم

[illegible] زدیم
[illegible] زدیم

[illegible] زدیم
[illegible] زدیم

[illegible] زدیم
[illegible] بالا زدیم

[illegible] زدیم

جا بکام [illegible] بخت واژگون ما را بدو
ای مسیحا ما که بر بخت خود را [illegible] زدیم

آسمان از بسکه ما را چرخ چون دولاب گرد
بارها بر تارک خورشید [illegible] پا زدیم

محمود [illegible]
۲۷۴ [illegible]
۱۲۷۰

تا دیده عشق را بره می بینیم
جان همه عاشقان [illegible] بینیم
زنهار مکن خیال این راه که من
در هر قدمش هزار رهزن بینیم

[illegible]

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی

۱۳

نظر کردم بدیدم [illegible]
بجز عز و ذات حق تعالی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نشنیده که زیر چنار کدو بنی
برجست و بر دوید برو بر بروز بیست
پرسید از آن چنار که تو چند ساله
گفتا چنار سال مرا بیشتر ز سیست
خندید پس بدو که من از تو ببیست روز
برتر شدم بگو تو که این کاهلی ز چیست
گفتا ورا چنار که امروز ای کدو
با تو مرا هنوز نه هنگام داوریست
فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان
آنگه شود پدید که نامرد و مرد کیست

[illegible]

دانی ز چه حیف که فرزند از پدر
منت ندارد ارچه دهد روزی بعطا
[illegible] بسرای پدر از آفت و گزند
در محنت وجود تو افکنده ورا

للامام العارفين وسيد الساجدين صلوات الله
وزين العابدين علي بن الحسين عليه

عتبت على الدنيا فقلت الى متى
أكابد همًّا بؤسه ليس ينجلي
أكل شريف قد علا بجدوده
حرام عليه العيش غير محلل
فقالت نعم يا بن الحسين رميتكم
لسهمي عنادي حين طلقني علي

بسم الله الرحمن الرحيم هذه قصيدة لبعض الجن يسمى ابو عمر امتدح بها رسول الله صلى الله عليه وآله
حين وفد عليه

اشجاك تشتت شعب الحي   فانت له ارق وصب
[illegible]
ام هم شحطوا ونأوا فهم   كمش بحزائقهم نجب
[illegible]
فظللت لبينهم ألما   تنهل دموعك تنسكب
[illegible]
تهوى بعروشهم افض   رفض نخض نفض غلب
[illegible]
قصد قود اقد شدد   رشد نجد حشد شعب

عجج شجج ضجج لجج   معج مرج نعج ذهب

سادوا

سادوا فمضوا بمهى كدمى   ما كنت باول من غصبوا

اودوا فاذا هنى فهم   بصنابعهم وزرجوب

فطط غلظ نكظ كظظ   بذذ جدذ طلب

عجل وجل ملل فلل   علل حلل نجل نعب

سطط غطط خطط مطط   نخط فرط قنط هرب

قصص خصص عصص نصص   فقص دلص نكص قطب

قلص جدجت لترحلهم   بمقيل محالسها حلب

خرق شرق طرق عتق   تمك متك نوك سلب
هفق رفق سعف قضف   نحف عجف صدف كوب
قوب شنب ذبب عبب   شطب قطب نغب نقب
فكان رحالهم طلع   فى الطم محاقة قشب
يهوين بهم فى الآل معًا   والريح معصفة جوب
او نجل خليج هاج له   نسم متعصفة نكب
سهم وسم جسم رسم   سلس شمس همس اوب

صمت

صمت هفت خفت هرت   بتت شتت عشت سكب
حنث بثث عثث رغث   وعث دمث رمث وثب
فتعل ودع ذكرًا لهم   بل كيف وانت بهم نصب
وارحل قلصًا يفد من على   رؤفٍ فتراح به الكرب
فالخلق اليه جماعتهم   تحذى بهم فسح نجب
لزز لغز نشز بهز   حمز حفز ضمز شزب
شنخ دمخ نخخ فتخ   شمخ خوخ هلب

هُشُشْ خُشُشْ غُشُشْ فُشُشْ   خُدُشْ غُمُشْ بُرُشْ غُبُبْ

بُعُعْ كُعُعْ وُعُعْ صُمُعْ   قُطُعْ لُمُعْ كُمُعْ اُلُبْ

فَانْخِ بِنَبِيٍّ لَهُ الخَلْقُ   اَتَتْ بِفَضَائِلِهِ الكُتُبُ

بِنَبِيِّ هُدًى وَنَسِيجِ تُقًى   فَبِذَاكَ تَدِينُ لَهُ العَرَبُ

بِمُحَمَّدٍ المَبْعُوثِ وَذِي   الخَيْرَاتِ مَنَازِلُهُ الرُّحُبُ

فَالحَوْضُ لَهُ وَالرُّكْنُ مَعًا   وَالبَيْتُ وَمَكَّةُ وَالحُجُبُ

ظَفَرًا هَزَمَ الأَحْزَابَ لَهُ   فَتَمَامُ صَنَائِعِهِ الرُّعُبُ

فهديت

فَهُدِيتَ فَأَنْتَ جَلَوْتَ عَمًى   فَأَضَاءَ بِذَاكَ لَنَا اللَّبَبُ

وَإِلَيْكَ مُحَمَّدُ انْبَعَثَتْ   جُوبٌ بِأَخِشَّتِهَا تَثِبُ

لِتَجُودَ عَلَيَّ فَتُنْعِشَنِي   بِشَرَائِعَ لَيْسَ لَهَا تَلَبُ

وَإِلَيْكَ رَحَلْتُ مَقَافِيَ أَوْ   كُتُبٌ وَمَعَانٍ شُرَّدٌ ذَهَبُوا

فَاللَّهُ هَدَاكَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ هُدًى   فَذَلَّ لِمِلَّتِكَ النُّصُبُ

وَصَلَوةُ إِلَهِ الخَلْقِ عَلَيْكَ   وَجَادَ مَحَلَّتَكَ السُّكُبُ

[illegible] ۱۲۶۹ [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی تخصص به الاسماء الحسنی والصفات العلیا وتفرّد ذاته تعالی بالعظمة والکمال
والکبریاء والسلام علی سیدنا ونبینا محمد المبعوث الی کافة البرایا وعلی آله واتباعه اکرم الاصفیا
امّا بعد بدان وفقک الله تعالی که اسماء حسنی الهی عزّ شانه وتقدست اسمائه هزار ویکنام عظام
است باتفاق علما در لغت عرب ومؤید این معنی حدیث حضرت رسول صلی الله علیه وآله
وسلم است که روایت میکند شیخ حسن بصری از ابی دردا که حضرت رسول فرمود ان لله تعالی
احد والف اسم من قراها حرم الله لحمه وجسده علی النار جهنم ودخل جنة بلا حساب اما هر طایفه
از علما انواع جمع کرده اند از آن جمله سلطان سعید سلطان محمود غزنوی در کرّت ثانی
که تسخیر نیشابور نمود از علما وائمه آنجا التماس کرد که هزار ویکنام باری تعالی را جمع نمایند
که تا خلایق از آن مستفیض گردند ایشان در جواب گفتند که این امر امر معظم زمان باید و دیگر
علما از هر جانب جمع باید کرد تا باتفاق آن اسمای عظام را جمع نمائیم پس سلطان فرمود تا
از اطراف علما جمع کنند مثل ابو القاسم قشری وقاضی محمد ناصحی وقاضی صاعد وابو نصر صابونی
وخواجه سهل صعلوکی وابو جعفر نحوی وابو منصور هروی وابو سلیمان خطابی وابو فضل
سرخسی وابو عبد شیرازی وابو اسحق جشید ودیگر علماء ائمه دین در خطه محروسه
نیشابور جمع آمدند وسلطان فرمود تا ایشان را عطای وافر دادند وهر یک را وظیفه
لایق تعیین نمودند وایشان بجمع آن اسماء مشغول گشتند ومدت یکسال از کتب اسلامیه
زادها الله شرفا وتعظیما برتوافق الفاظ آن اسما را مرتب ساختند وبعرض سلطان
رسانیدند سلطان از این جهة بسیار مبتهج ومسرور گشت پس این نسخه را برسم تحفه نزد
خلیفه عباسی فرستاد واین فقیر که خادم فقرا سید عبد القادر جیلانی از جمع ایشان
واز جمع های دیگر هزار ویکنام عظام که اعرف واشهر بود انتخاب نمود وبرتوافق معنی
وترتیب اعداد انرا مرتب ساخت برای هر اسمی سه جدول معین کرد اول یکی برای
ترجمه ویکی از برای اسم ویکی میان هر دو وبرای عدد به سه قسم کبیر ووسیط وصغیر تا

طالبان

تا طالبان اسرار الهی ونا قدان رموز نا متناهی در حقایق معانی ودقایق مبانی آن بحسب
ادراکات وقابلیات محظوظ گردند ودیگران را نیز بهره مند گردانند ومعلوم طالبان
این فن باشد که از فنون دعوت هیچ کلام در اجابت از این سریع تر نیست از برای آنکه
مخازن اسرار الهی ومعادن فیض نا متناهی اسماء الله است تعالی شانه وعز سلطانه وجه
فردی از افراد انسانی را مربی اسمی از آن اسماء عظام اند وآن اسمی است که در عدد کبیر
یا وسیط یا صغیر مطابق اسم او باشد ولقب وکنیه وصاحب طالع همچنین او را که اسم
موافق اسم مربی ذات است واسم مطابق لقب مربی افعال واشغال واسم مطابق کنیت
مربی نتایج افعال ومراتب درجات واسم مطابق صاحب طالع التا اتصال فیوض
فیاض حقیقی حضرت واجب الوجود است تعالی وتقدس پس هر فردی را از افراد
مفوض چند اسم باشند اسم مطابق اسم واسم مطابق لقب واسم مطابق کنیت واسم مطابق
صاحب طالع واسم مطابق اسم ولقب واسم مطابق اسم ولقب وکنیت واسم
مطابق اسم ولقب وکنیت وصاحب طالع پس هر شخصی را هفت اسم مربی او باشد
چنانچه هفت کوکب مربی اوست پس آن اسما را معلوم باید کرد وبدان مداومت
باید نمود تا بسبب آن ینابیع حیات از بحار فیض بامر فایض الوجود در احوال او
ظاهر گردد وتمام مفاتیح عنایت ابواب مقاصد ومرادات بر او گشاده شود
وتمامی مکاره وبلیات از وی مندفع گردد وهمواره از طوارق حدثان وبوارق
زمان در حفظ وامان ملک دیان بوده باشد ودر هر امر که شروع نماید بفضل اکرم
علی حسب المرام میسر ومحصل گردد انشاء الله تعالی واگر اسماء متعدده مطابق یکی از اسم
ولقب وکنیت شخصی واقع شود فیض او از تمامی آن اسماء باشد واگر اسم شخصی باعدد
اسمی از اسماء الله مطابق نباید عدد حروف یا نقاط یا کلمه یا حروف ونقاط وکلمه داخل تا
کرد وباسم طالب تطبیق باید داد فرضا لقب ابو المحامد قطب الدین محمد البرغشی مط

مطابق اسم اول بلا بدایه مطابق لقب جبار مطابق کنیت قابل مطابق صاحب طالع
فارج مطابق اسم و لقب رحمن مطابق اسم و لقب و کنیت باسقاط عشرات من امره
حکم مطابق اسم و لقب و کنیت و صاحب طالع مع عدد فردی صوده کلمه هم باسقاط
عشرات من عنده ام الکتاب پس این اسما را با یکدیگر مرتب باید کرد و حرز خود باید
ساخت و در ترتیب تقدیم اسمی بر اسم دیگر جایز باشد پس عدد اسم و لقب و کنیت
و صاحب طالع مجموع بلا مرتبه اعتبار باید کرد یعنی آحاد بر قرار و از هزار یک و از
صد یک و از ده یک باید گرفت و از عشرات یا ما فوق عشرات باشد باز اسقاط مرتبه
باید کرد و عدد مجموع اسماء الله و کواکب هر یکی علاحده هم بدین دستور بلا مرتبه
یا بلا مرتبتین اعتبار باید نمود و باز عدد محصل در عدد حاصل مجموع کواکب ضرب
باید نمود و بلا مرتبه اعتبار باید نمود و ما حصل در صلواة خمسه نصاب حرز خود
باید ساخت مثال آن نموده خواهد شد انشاء الله تعالی و عدد هر یکی مسطور گردد

بلا مرتبه	المجموع	عطارد	محمد	قطب الدین	ابوالمحامد
۲۸۴	۷۱۵	۲۸۴	۹۲	۲۰۶	۱۳۳

فارج	قابل	جبار	اول بلا بدایه	عدد اسماء الله
۲۸۴	۱۳۳	۲۰۶	۹۲	

بلا مرتبه	المجموع	من عنده ام الکتاب	من امره حکم	رحمن
۷	۲۱۳۱	۷۱۴	۴۰۴	۲۹۸

عطارد	زهره	شمس	مریخ	مشتری	زحل
۲۸۴	۲۱۷	۴۰۰	۸۵۰	۹۵۰	۴۵

پس آن چهار که مدخل صغیر اسم و لقب و کنیت و صاحب	بلا مرتبه	المجموع	قمر
	۸	۳۰۸۶	۳۴۰

طالع

طالع است در آن هفت که مدخل صغیر اسماء الله است ضرب باید کرد و مجموع
۲۰۸ باشد بلا مرتبه ۱ پس این در آن هشت که مدخل صغیر کواکب است ۸
باشد در صلوة خمسه بعد از نمازی حرز با این عدد باید خواند الا در نماز جمعه
که قبل از نماز باید خواند و در اثنای قرائت تکلم نباید کرد و توجه تمام باید
نمود تا مقصود علی حسب المرام محصل گردد انشاء الله تعالی و هو الموفق و المعین

ما فی الاحاد

ابد
۷ باقی و همیشه

ما فی العشرات

هو ۱۱ او	احد ۱۳ یکی	وهاب ۱۴ بسیار بخشش	واهب ۱۴ بخشنده	واجد ۱۴ توانگر و توانگر کننده	جواد ۱۴ بخشنده
اجود ۱۴ بخشنده تر	طه ۱۴ طاهر و هادی	بادی ۱۷ ابتدا کننده	حی ۱۸ زنده	واحد ۱۹ یگانه	وهوب ۱۹ بسیار بخشش
ودود ۲۰ دوست دارنده	هادی ۲۰ راه نماینده	حبیب ۲۲ دوست	طبیب ۲۳ شفا دهنده	وحید ۲۸ تنها و یگانه	دوالی ۳۱ [illegible]
اجل ۳۴ بزرگتر	اله ۳۶ خدای سزاوار پرستش	زکی ۳۷ پاک و ستوده	اول ۳۷ نخست	ازل ۳۸ نخست و همیشه	جلی ۴۳ پیدا و هویدا
الهی ۴۶ خداوندم	ولی ۴۶ دوست	والی ۴۷ خداوند	حکم ۴۸ حاکم و مالک	امجد ۴۸ بزرگوار تر	ماجد ۴۸ بزرگوار
بن ۵۰ نور	ادوم ۵۱ [illegible]	مجدد ۵۱ نو کننده	موجد ۵۳ پیدا کننده	مودد ۵۴ [illegible]	دائم ۵۵ همیشه

مجیب ۵۵ اجابت کننده	مبدئ ۵۶ آفریننده نخست	مجید ۵۷ بزرگوار	موجود ۵۹ هست	ماحی ۵۹ محو کننده	مودود ۶۰ دوست داشته شده
مجزی ۶۰ جزا دهنده	مجازی ۶۱ پاداش دهنده	واجب الوجود ۶۲ ثابت هستی	حمید ۶۳ ستوده	باطن ۶۴ ناپیدا	دیّان ۶۵ پاداش دهنده
الله ۶۶ سزاوار پرستش	وکیل ۶۶ کاردان	ناهی ۶۶ بازدارنده	واهب العطایا ۶۶ بخشنده تحفه‌ها	محیط ۶۷ احاطه کننده اشیاء	محیی ۶۸ زنده کننده
حکیم ۶۹ حکم کننده بدانش	حاکم ۶۹ حکم کننده	طس ۶۹ طیب و السلام	یس ۷۰ یا سید و سلطان	الم ۷۱ انا الله اعلم	حاسب ۷۱ حساب کننده
باسط ۷۲ بسط کننده	جلیل ۷۳ بزرگ	دلیل ۷۴ راه نماینده	سیّد ۷۴ مهتر	مبدّل ۷۶ بدل کننده	سبّوح ۷۶ پاک و منزه
مزکّی ۷۷ پاک کننده	اعزّ ۷۸ عزیزتر	حکیم ۷۸ دانا و راستکار	حسیب ۸۰ پرسنده و شمار کننده	مجلّی ۸۰ ظاهر	جمیل ۸۳ نیکو
ملجای ۸۴ پناه من	محوّل ۸۴ گرداننده احوال	داعی ۸۵ خواننده	مولی ۸۶ خداوند	بدیع ۸۶ آفریننده چیزهای نو	مطلوب ۸۷ مقصود طالبان
الهنا ۸۷ خداوند ما	مجید ۸۷ بزرگوار	حلیم ۸۸ بردبار	صٓ ۹۰ صادق الوعد	ملک ۹۰ پادشاه	مالک ۹۱ خداوند همیشه
ملّاک ۹۱ پادشاه هر کننده	کامل ۹۱ تمام کننده	اول بلا ابتدا ۹۲ اول بی ابتداء	عزیز ۹۴ غالب و ارجمند	مهلک ۹۵ هلاک کننده	وفی ۹۶ وفادار
وافی ۹۷ تمام کار	حفی ۹۸ مهربان	محمود ۹۸ ستوده	مانح ۹۹ عطا دهنده	منّاح ۹۹ بسیار عطا	ماحی الممات
قٓ ۱۰۰ قادر	ملیک ۱۰۰ پادشاه	امین ۱۰۱	صبّاح ۱۰۱ روشن کننده	مهوّن ۱۰۱ هموار کننده	مبین ۱۰۲ روشن کننده

منزه

منزّه ۱۰۲ پاک از همه عیبها	منجی ۱۰۳ رهائی دهنده	هازم الاحزاب ۱۰۳ هزیمت دهنده لشکرها	عدل ۱۰۴ راستکار	جاعل ۱۰۴ گرداننده و آفریننده	مسبّب ۱۰۴ سازنده کارها
عادل ۱۰۵ داد دهنده	اعدل ۱۰۵ داد دهنده تر	مزیّن ۱۰۷ آرایش کننده جهان	مسدّد ۱۰۸ راست کننده و توفیق دهنده	حق ۱۰۸ درست و سزاوار	اله الالهه ۱۰۸ خداوند خداوندان
طبیب ۱۰۹ طبیب جسمها و زخم	سمّاح ۱۰۹ آسان کننده مشکلها	سامح ۱۰۹ بخشنده تر	حنّان ۱۰۹ مهربان	لا اله الا هو ۱۱۰ نیست خدای مگر او	علی ۱۱۰ بزرگوار
مسبّح ۱۱۰ تسبیح کرده شده	اعلی ۱۱۱ بزرگوارتر	عالی ۱۱۱ بلند و بزرگوار	کافی ۱۱۱ بسنده و کفایت کننده	باقی ۱۱۳ پاینده نیکوئی بخشنده	مجمل ۱۱۳ نیکوئی دهنده
مسجود ۱۱۳ پرستیده شده	سند ۱۱۴ پناه	جامع ۱۱۴ جمع کننده پراکنده	ولی الولاة ۱۱۴ دوستدار دوستان	ملهم ۱۱۵ الهام کننده	قوی ۱۱۶ توانا
مکوّن ۱۱۶ هست کننده	واقی ۱۱۷ نگاه دارنده	معزّ ۱۱۷ عزیز کننده	مکین ۱۲۰ استوار	معاهد ۱۲۰ عهد کننده و عهد نگاه دارنده	سنی ۱۲۰ روشن و پیدا
الطف ۱۲۰ لطیف تر	مطاع ۱۲۰ فرمان برده شده	سبحان ۱۲۱ پاک و منزه	معبود ۱۲۲ پرستیده شده	حبیب الاوابین ۱۲۳ دوستدار پناه برندگان	معید ۱۲۴ آفریننده دیگربار
سیدنا ۱۲۵ مهتر ما	عون ۱۲۶ یاری کننده	واصل ۱۲۷ پیوند دهنده	مولانا ۱۲۸ خداوند ما	لطیف ۱۲۹ کرم کننده	معطی ۱۲۹ بخشنده
مکمّل ۱۳۰ تمام کننده	سلام ۱۳۱ بی عیب	سالم ۱۳۱ بی آفت	قابل ۱۳۳ قبول کننده	صمد ۱۳۴ پناه نیازمندان	مفید ۱۳۴ نفع رساننده
مسهّل ۱۳۵ آسان کننده دشوار	مؤمن ۱۳۶ ایمن کننده	موفی ۱۳۶ وفا کننده بعهد	واسع ۱۳۷ بسیار روشن	کفیل ۱۴۰ ضامن شده	عالم ۱۴۱ دانا
اعلم ۱۴۱ داناتر	علّام ۱۴۱ بسیار دانش	منّان ۱۴۱ بسیار نعمت دهنده نعمتها	مهیمن ۱۴۵ گواه درست	محصی ۱۴۸ حساب کننده	مطّلع ۱۴۹ آگاه بر ضمایر

علیم ۱۵۰ دانا	سلطان ۱۵۰ حجت روشن	قایم ۱۵۱ ایستاده بجزا	منقی ۱۵۲ بقا دهنده	قدیم ۱۵۴ همیشه و پاینده	منهو الحبیب ۱۵۴ آنکه دوست دارنده او
دافع ۱۵۵ بازدارنده بلاها	قیوم ۱۵۶ پاینده	عفو ۱۵۶ عفو کننده گناه	موفق ۱۵۶ آرام دهنده دلها	مقوی ۱۵۶ قوت دهنده ضعفا	محسن ۱۵۸ احسان کننده
مطعم ۱۵۹ رزق دهنده	ملطف ۱۵۹ نیکویی کننده	نقی ۱۶۰ پاک و منزه	مانع ۱۶۱ منع کننده [illegible]	عافی ۱۶۱ عافیت دهنده [illegible]	المص ۱۶۱ [illegible]
مجیب الدعا ۱۶۲ اجابت کننده خواهش	حی بعد کل حی ۱۶۲ زنده بعد از همه	حبیب المحبین ۱۶۳ دوستدار دوستان	سابق ۱۶۳ پیشتر از همه	اول الاولین ۱۶۵ اول اولها	لا اله الا الله ۱۶۵ نیست خدایی مگر او
مفهم ۱۶۵ آگاه کننده	عطوف ۱۶۵ مهربان	اجود من کل جواد ۱۶۸ سخی‌تر از هر سخاکننده	اقسط ۱۷۰ راست‌کار در هر	قدوس ۱۷۰ پاک و منزه	منیع ۱۷۰ بازدارنده و بزرگ
معین ۱۷۰ یاری دهنده	سامع ۱۷۱ شنونده آوازها	مقلب ۱۷۲ گرداننده دلها	احسن من کل محسن ۱۷۳ احسان‌تر از هر صانع	جزیل العطیه ۱۷۵ بزرگ عطا	موسع ۱۷۶ گشاده دهنده
اله الناس ۱۷۸ خداوند مردمان	مطلق ۱۷۹ آزاد کننده	صفی ۱۸۰ برگزیده دلها	سمیع ۱۸۰ شنونده دعا	فعال ۱۸۱ نفع بخشنده	معلی ۱۸۴ بیش از همه
من یهدی ولا یهدی ۱۸۵ آنکه راه نماید و راه نموده نشود		دایم البقاء ۱۹۰ همیشه موجود	مفضل ۱۹۰ فضل کننده	حبیب القلوب ۱۹۱ دوست دلها	کهیعص ۱۹۵ [illegible]
صادق ۱۹۵ راست گو	جمیل العطا ۱۹۵ نیکو بخشش	حبیب من لا حبیب له ۲۰۰ دوست آنکه او را نباشد دوست		منعم ۲۰۰ نعمت دهنده	قاسم ۲۰۱ قسمت کننده رزق
نافع ۲۰۱ سود دهنده	معافی ۲۰۱ عفو دهنده	مسبب الاسباب ۲۰۱ سازنده [illegible]	طبیب من لا طبیب له ۲۰۲ طبیب آنکه طبیب نباشد او را		رب ۲۰۲ پروردگار
بر ۲۰۲ نیکوکار	بار ۲۰۳ نیکوکردار	مقدس ۲۰۴ منزه و پاک	رجاء ۲۰۵ امید امیدها	دایم اللطف ۲۰۵ همیشه نیکوکار	وفی العهد ۲۰۶ وفا کننده عهد [illegible]

جبار ۲۰۶	جابر ۲۰۶	ذخر ۲۰۹	مقسط ۲۰۹	منجز الوعد ۲۱۱	فالق ۲۱۱
صانع ۲۱۱	مالک الملک ۲۱۲	باری ۲۱۳	لطیف بعباده ۲۱۳	نعم الطبیب ۲۱۴	طاهر ۲۱۵
دیان یوم الدین ۲۱۶	حی قبل کل حی ۲۱۸	مالک الملوک ۲۱۸	دایم بلا فناء ۲۲۰	ملقن ۲۲۰	صاحب کل نجوی ۲۲۰
موصوف ۲۲۲	اکبر ۲۲۳	رجائی ۲۲۴	دهور ۲۲۵	موقف ۲۲۶	قایم بلا زوال ۲۲۸
احکم الحاکمین ۲۲۹	البر ۲۳۱	قاصم ۲۳۱	کبیر ۲۳۲	قدیم الی الابد ۲۳۳	مبدع البدایع ۲۳۳
قدیم لا یبلی ۲۳۷	مقصود ۲۴۰	کهف اللاجئین ۲۴۰	امر ۲۴۱	مالک یوم الدین ۲۴۲	مراد ۲۴۵
نعم المجیب ۲۴۷	موفی العهد ۲۴۶	مدبر ۲۴۶	واسع العطایا ۲۴۹	راحم ۲۴۹	نعم الموجود ۲۵۰
فالق الحب ۲۵۲	محیی ۲۵۳	ربنا ۲۵۳	مرید ۲۵۴	مروح ۲۵۴	مطهر ۲۵۴
نور ۲۵۶	انور ۲۵۶	نعم الوکیل ۲۵۷	رحیم ۲۵۸	برهان ۲۵۸	سامع الندا ۲۵۸
ماکر ۲۶۱	اکرم ۲۶۱	مکبر ۲۶۲	مدرک ۲۶۴	نعم الدلیل ۲۶۵	مجیب من لا مجیب له ۲۶۶
کریم ۲۷۰	المبر ۲۷۱	نعم الحسیب ۲۷۱	ولی المؤمنین ۲۷۳	من لا ملجاء الا الیه ۲۷۳	

حمید الفعال ۲۷۴	مزیّن القلوب ۲۷۶	مالک کل مملوک ۲۷۷	من لا یزول ملکه ابدًا ۲۷۷	نعم المولی ۲۷۷
محقق ۲۷۸	من لا یحصی آلاؤه ۲۸۲	من هو العلیم ۲۸۲	فرد ۲۸۴	فارج ۲۸۴
معبود بکل مکان ۲۸۵	سمیع الدعاء ۲۸۶	رؤف ۲۸۶	قیّوم الانام ۲۸۸	فاطر ۲۹۰
صابر ۲۹۳	صبّار ۲۹۳	باقی لا یفنی ۲۹۴	فرید ۲۹۴	جمیل الفعال ۲۹۵
ستور ۲۹۶	صبور ۲۹۸	رحمن ۲۹۸	محبّ المحسنین ۲۹۹	من له ملک لا یزول ۲۹۹
مکرّم ۳۰۰	منیر ۳۰۰	مبدی البرایا ۳۰۱	اعدل العادلین ۳۰۱	بصیر ۳۰۲
عالم لا ینسی ۳۰۲	من هو حکیم لطیف ۳۰۳	اقرب ۳۰۳	دلیل من لا دلیل له ۳۰۴	سرمد ۳۰۴
قدیم الاحسان ۳۰۵	قادر ۳۰۵	قاهر ۳۰۶	قهّار ۳۰۶	صادق الوعد ۳۰۶
وارزق ۳۰۸	رزّاق ۳۰۸	من له الجنة المأوی	من لا یدوم الا ملکه ۳۰۸	شاهد ۳۱۰
مبشّر ۳۱۰	حسن الثناء ۳۱۰	رقیب ۳۱۲	قریب ۳۱۲	نعم المعبود ۳۱۳

قدیر ۳۱۴	ربّ العزة	من لا حدّ له ولا مکان	من سأله ولا یبال	شهید
من هو المقیم	مفرّج	جامع کل مجموع	من یعطی ولا یعطی	مبصّر
انیس الاصفیا	مصوّر	من لا ملک الا ملکه	من ملکه قدیم	من قوله حق
مکفّر	مقلّب القلوب	ناصر	مقرّب	من هو حکم حکیم

مثال من تخرج ضمیر له اذا اراد یحبونهم کحب الله والذین امنوا
اشد حبا لله عدد این آیه را با عدد اسم مطلوب و طالب مربع سازند
واین را بعدد اسم مطلوب بخوانند اگر شب بیست و [illegible] تمام [illegible] اسم کنند
اگر این مربع را بعدد اکبر که پنهان باشد بخوانند حاصل او را کامل شد
عدد آیه موجود
۳۸۰۷

[illegible]

غزل ایضا

من آن شوخ طناز را می‌شناسم — بگوشم آمد شب آواز پایی
من آن مایه ناز را می‌شناسم — تو بودی من آواز را می‌شناسم

[illegible]

ز شبهای دگر دارم تب و غم بیشتر امشب
وصیت میکنم باشید از من باخبر امشب

مبادا شیدای رفیقان دیگر غافل ز حال من
که من خود را علی‌الرغم تو خواهم کشت دیگر امشب

نگر از من [illegible] ظاهر [illegible]
رفیقان را به پاس [illegible] امشب

مکش وحشی خدا را از سر بالینم ای همدم
که از زخم تو خواهیم مردن [illegible] امشب

[illegible]

در در بر بزدم دری که صدا از درون آمد — بغلام تو از خسروم بشد ملک
که در [illegible] که تو خاص [illegible] — بلدای تو از [illegible] بشد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

گرفته مرگان در برکاری
بپای [illegible] دست کاری

پری [illegible] تان چون [illegible]
همه چون [illegible] بر زبان [illegible]

همه اگر ز طوره ال ربائی
همه بسم [illegible] ور تشانی
همه از ناب می ز روز گل
خمار بین نرگسان [illegible]

[illegible]

در قسلیم گوهر باران

[illegible]

گر گفت [illegible]
زمان خوش شد [illegible]
شتاب [illegible]
چو مهر [illegible]
[illegible]
[illegible]

گهی مجنونه او وادی عشق
در این وادی لیلی بادیه عشق
ز هر ارزش جانان بجز [illegible]
بهم [illegible]

[illegible]

گهی با جسمان نشین یاران
گهی خوش بکند ز ابر گلعذاران
چو نرگس [illegible] قدح گیر
چو گل [illegible] قدح گیر
بعشق [illegible] شد دلارا
بهر [illegible] شد سزاوار
[illegible]
که [illegible] میگیر

اگر چه گفته بو بیان
[illegible]
در جام [illegible]
[illegible]

[illegible]

غم ار بیچاره در سینه داری
چه غم گر باده در سینه داری

[illegible]

[illegible]

بگفتش پیر که فرزانه فرزند
دل از او رفلک میدار خرسند

که این گردنده دیرینه بنیاد
که در هفتاد [illegible] چابک [illegible] استاد

در این بستان که هر لحظه کاری
بیا رو از این [illegible]

جواد [illegible]
سخن خوش [illegible]

[illegible]

[illegible] خوش [illegible] چو [illegible]
چو ظرف [illegible] آباد کردی

بر آن [illegible] عشق [illegible] امید [illegible]
نمودی [illegible] نکردی

چو وقت آمد که بخشش باور آید
گل امیدش از [illegible] بر آید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آتش حسن [illegible]
عمر [illegible]
[illegible]

[illegible] بشنو
[illegible]

[illegible]
آمد [illegible]

[illegible]
[illegible]

این نصیحت تو جا بشنو
بشنوی [illegible] از اوراز

[illegible]
[illegible]

[illegible] مطرب [illegible]
[illegible]

عمر [illegible] از این [illegible]
بنجیم [illegible]

با این [illegible]
[illegible]

هر [illegible]
هر جان خود [illegible]

مقصود از هر چه بود [illegible]
وانی کش مکش [illegible]

هر گه اندر این غم [illegible]
دل ندارد کش عشقش بسوزانم

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

تا [illegible] را [illegible]
حال همه عاشقان [illegible]
زنهار مکن خیال [illegible]
از هر قدمش هزار [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۲۶۴ [illegible]

بکلورت [illegible] اندر این شهر [illegible]
با [illegible] شهر [illegible]
آن روز که تصویر مظاهر کردند
جایی که در این شهر [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] ۱۲۸۱ [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین محمد وآله اجمعین اما بعد فقیر حقیر حسن بن احمد الغنی النقشبندی
الخالدی ختم الله عواقب اموره بالخیر میگوید که پیدا بود است که عالم معانی را ادراک نتوان کرد مگر در لباس
صورت زیرا معانی از آن رو که معانی اند لطیف اند و وجود روحانی مادام که از کسوت صورت مجرد باشد
ادراک بشری را بدان نامتوافق بود زیرا که آلت ادراک بشریت دو است یکی عقل و دیگر حس و هر
از ادراکات و معلومات تقدیر کنند بواسطه این دو آلت باشد اما عقل را تا قاعدۀ در نوعی از صور
مهدی نشود او را ادراک و تمیز نباشد و اگر خط تقدیر نکنند حروف موجود نیاید و اگر حروف نبود
اسامی صورت نه بندد و اگر اسامی نبود معانی مفهوم نشود و امثال این اگر فرد فرد تقدیر نکنند دراز
معقول نگردد و اما حس را تا حرفی و یا صورتی یا لونی یا طعم گرم یا سرد نداشته هیچ ادراک نکند
و عالم حقایق و معانی در فنی که مجرد باشد عقل و حواس را بدان راه نیست **بیت** سری که سر نوشته زان
محرومست   لاجرم حکمت الهی آن اقتضا کرد که هر معنی را در کسوت صورتی و فعلی
و قولی محسوس و معقول بعالمیان نماید تا بجوهر ایشان رسد اما فعل آنکه اسرار مناجات و عروج
بحضرت او جمله را در اعمال نماز نهاد چنانچه رسول صلی الله علیه وآله فرمود که الصلوة معراج المؤمنین
و اسرار بسیار دیگر را در اعمال عبادات نهاد تا بواسطه هر عبادتی که سالک بجای آرد سری و حکمتی
که حق سبحانه و تعالی خواسته است از آن عبادات و از آن عمل او را مکشوف گردد و اما قولی آن
که معانی و حقایق بسیار و خواص بیشمار در هر ذکری و هر اسمی از اسماء خود و غیر خود نهاده است
که آن خاصیت و آن حقیقت ظاهر نشود الا بلفظ آن کلمۀ مخصوصه و این مبین و مبرهن است
چه حکمت واضع اسماء چنین اقتضا کرد که سر هر معنی بصورتی خاص مخصوص کرده اند که
بدان قائم باشد و از او مفهوم گردد پس از این سبب بود که کاملین مثل فریدالدین عطار
و مولانای روم و شیخ احمد جام و فخرالدین عراقی رضی الله عنهم اجمعین هر معنی را از اسرار
صورتی نهاده اند بر این وجه بنای این کتاب در جمع الفاظ و اصطلاحات مشایخ
بر سه مطلب آمد اما آنکه در اسامی اعضا و جوارح انسان مقید کرده اند از آنست که در
معلومات خود جامع عالم انسانیت است   ادراک کند که پیش علما و حکما مقرر است که هر ظ
و هر چیزی را که او   باشند نطلبند و چیزی که ملاحظه نکنند در نیابند چنانکه گفته اند
بیت من معنیم که شاهد دل معنی است ° لیکن چکنم که جسم صورت بنیست ° و موقوف این معانی

آنست

آن است که رسول صلعم فرمود که ان الله تعالی خلق آدم علی صورته **مطلب اول** در اسامی معشوق
و آنچه متعلق اوست و کلمۀ چند که ابتدا بدان کردن ضرورت است تا مناسب کتاب
باشد و قاعده معلوم گردد اول **میل** رجوع را گویند باصل خود با شعور و آگاهی
از اصل و مقصد نه رجوع طبیعی چون جمادات و طبایع اربعه که بی اختیار مایل اند
آرزو میل است باصل خود با وجود و آگاهی ببعضی از اصل و مقصد **مهر** میل است
باصل خود با وجود علم و آگاهی از باطن مقصد **محبت** دوستی مخصوص را گویند و علاقه

و حرکت با او بقهر **عشق** دوستی مفرط را عاشق از آنکه طلب از دو دوستی
گویند صاحب دوستی با خصم و [illegible] شاید که مستعد را گویند مطلقا اعم از طلب
[illegible] معادن او باشد و [illegible] را گویند و محبوب بود و [illegible]
طلب [illegible] حقیقت را گویند و [illegible] جستن حق [illegible] عود [illegible]
باشد [illegible] مطلقا [illegible] **طلب** بیشتر از زاده [illegible] را گویند [illegible]
انتها و را مطلقا [illegible] طلب [illegible] ملازم بود که [illegible] طلب
از آنکه [illegible] استعداد ذاتی [illegible] قصد طلب **طلب** جوینده [illegible] حضم [illegible] مبتدی حق بقهر را گویند [illegible] از آن بود
عشقی استعداد [illegible] دوستی **ذوق** حق بقهر را گویند طلب وجد تمام **عاشق** جوینده [illegible] حضم را گویند اداران جهت باشد و [illegible]
[illegible] مفرط را گویند با وجود طلب وجه [illegible] **معشوق** [illegible] سلوک مقدم [illegible] معشوق را
[illegible] دوستی او [illegible] از جمیع وجوه که تا [illegible] او [illegible] آنکه الی بیابد معشوق مدام
شوق [illegible] از جمیع [illegible] جنبش [illegible] را گویند قلا از یافت [illegible] در طلب و طلب تمام و عشق مدام
انزعاج دل را گویند در طلب معشوق [illegible] و نه در نایافت زیادت
شود در عشق کلال انزعاج دل در یافت ساکن نشود و نه در یافت
یافت و نایافت یکسان شود
گردد بلکه حالی باشد سرمدی الی الابد

[illegible]

یارته دلال [illegible] بالیم   غنچه لبک رعنا بالیم   [illegible]   اکمدن [illegible] بالیم

[illegible]

[illegible] همه [illegible] لانه [illegible]

[illegible]

منادی شکسته شهره شهره وفای گلعذاران بشقه در

[illegible]

نه تبه عدم دلم غمده نفی دکرسی تبسم غم نه کوردود دلم قسمتمه حالی درد درمانم نه

[illegible]

مسلسل زلف بر رو رتبه دری گل دستی بسم امشه دری مرلسان حکی زر تار لعان ولی ادتیه دری

[illegible]

[illegible] نجف [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] [illegible]
کو [illegible] [illegible]

[illegible] درد [illegible] [illegible]
[illegible] دل [illegible] [illegible]
محو [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] رفتی
[illegible] [illegible]

[illegible] صحرا [illegible]
[illegible] رحیم
[illegible] [illegible] رحیم
تن [illegible] رحیم
[illegible] معصوم
[illegible] [illegible]
نفسیه [illegible] [illegible]

[illegible] دیار [illegible] ~~[illegible]~~ دیار [illegible]
صحرا آتش دگره گل نقش رنگ
در منظره چشم ~~[illegible]~~ بیند
از صحرا و تکیه دگره نقش بارانست
تا آنکه

في [illegible]

[illegible] الفصاحة [illegible]

[illegible] في طريق المنطق [illegible]

في الفصاح [illegible]

[illegible]

ولا يكون كمرآن فرادا التعقيد [illegible] الفصاحة [illegible] في البلاغة [illegible] لم تبع لذات الشبه

الذي الفصيحة والدلالة في طريق المنطق ثم المفيد لا سيف وتصعب والداعي في كلامه

[illegible]

[illegible] الفصاحة [illegible]

[illegible]

فالليل فخر [illegible] ورطب [illegible] والنهار [illegible] مغنة [illegible] الآن [illegible]

والقطار والغيث [illegible]

[illegible]

كم اسر الوجد والاشجان يملكها
واطلق الشوق والاعضاء تملكها
وما تمسكت [illegible]
ولا [illegible] في قلوب [illegible]

جفا في القلب الا ان تملكه
غدر فؤادي وما اسفا لي كنت املكه
البعد [illegible]

ما نحن منكم بدمع مني ومعي
لو كان ينفع بالباقي فنبكيه
ونفس كل من [illegible]

اسمع الحجب تعد اعلم
من الاحباب يكفي بعض قربهم
[illegible]

وشر لا يحملون الى منسيهم
سلاما اشر به ولمن يعدي
وحتى ودادهم
واني لا ادع لهم دياري
[illegible]

على الراس والعينين حملة سعيكم
ومن ذا الذي في فعلكم ما عصاكم

فها انا مجنون عليكم باجمعي
وروحي ومالي يا حبيبي فداكم

وما غيركم في الحب يسلي مهجتي
وان شئتم تقليب قلبي فهاكم

بسم الله الرحمن الرحيم

حديث الطينة نقل من الوافي

وقد اطلعت على حديث مبسوط في الطينات [illegible]

وبدء الطرائف جامع لاكثر مقاصدها انا في بعض [illegible]

وفوائد جمة ولا [illegible] لبعض كلمات هذا الباب وهو ما رواه [illegible]

انتقيته [illegible] محمد الكوفي رضه عن محمد بن سدير عن ابيه سدير الصيرفي عن [illegible]

الليثي قال قلت للامام الباقر محمد بن علي عليهما السلام يا ابن رسول الله اخبرني عن المؤمن من [illegible]

صلوات الله عليه اذا بلغ وكمل في المعرفة هل يزني قال لا قلت فيلوط قال لا قلت فيسرق [illegible]

قلت فيذنب ذنبا قال لا قال الراوي فتعجبت من ذلك وكيف [illegible] الزكوة والصوم والحج [illegible]

قلت قد نرى من يذنب ذنبا ويشرب الخمر ويأكل الربوا ويزني ويلوط [illegible] الناصب الذي [illegible] يتهاونون بالصلوة والزكوة درهم المسلم ولا

والصيام والجهاد والحج ونحو
لحوائج المؤمنين والمسلمين لله وفي الله
فكيف هذا ولم هذا فقال عليه السلام يا ابراهيم
لهذا الامر باطن وهو سر مكنون وباب مغلق
مخزون وقد خفي عليك وعلى كثير من امثالك واصحابك
وان الله عز وجل لم ياذن ان يخرج سره وغيبه الا الى من يحتمله
وهو اهله قلت يا ابن رسول الله اني والله لمحتمل من اسراركم ولست
بمعاند ولا ناصب فقال عليه السلام يا ابراهيم نعم انت كذلك ولكن علمنا
صعب مستصعب لا يحتمله الا ملك مقرب او نبي مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للايمان
وان التقية من ديننا ودين آبائنا ومن لا تقية له فلا دين له يا ابراهيم لو قلت ان تارك التقية كتارك الصلوة
لكنت صادقا يا ابراهيم ان من حديثنا وسرنا وباطن علمنا ما لا يحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل
ولا مؤمن ممتحن امتحن الله قلبه للايمان قلت يا سيدي ومولاي فمن يحتمله اذن قال من شاء الله وشيعتنا
الا من اذاع سرنا الا الى اهله فليس منا ثلاثا الا من اذاع سرنا اذاقه الله حر الحديد ثم قال يا ابرا[هيم]
خذ ما سالتني علما باطنا مخزونا في علم الله تعالى الذي حبا الله جل جلاله به رسوله ص وحبا به رسوله وصيه
امير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه واله ثم قرا عليه السلم هذه الاية عالم الغيب فلا يظهر على غيبه
احدا الا من ارتضى من رسول ويحك يا ابراهيم انك قد سالتني عن المؤمنين من شيعة

من بغضنا وعادانا [illegible] صومنا [illegible]

امير المؤمنين على بابه وعاداهم من عادى من على فجعلناه [illegible] خلاف

وعن [illegible] الناصب [illegible] ما عادانا ناصبة تصلى نارا [illegible] فيه

قال الله عز وجل [illegible] عز وجل [illegible] على بغضنا [illegible] خلفاء [illegible] الصلوة [illegible]

[illegible] ومن [illegible] الناصب [illegible] معاوية [illegible] علي [illegible] وعلى [illegible]

انقى من عينه [illegible] خلافة [illegible] الامام الحسين [illegible] يا ابراهيم هذا كله [illegible] على الله عز وجل [illegible]

ايضا امير المؤمنين [illegible] ظالما [illegible] السلطان [illegible] الباطل وخالف [illegible] رسوله وخلفائه [illegible]

ويزعمون ان من خرج عليهم [illegible] الى رسول الله [illegible] اولاية [illegible] النبي [illegible] كتاب الله

خلف من غلب [illegible] يدفع [illegible] ويقولوا [illegible] في كتاب الله قال نعم [illegible] العينية [illegible] الا بعد الا

ويزعمون انهم افتروا على الله الكذب [illegible] الذي [illegible] هذه العينية قال عليه السلام [illegible] من بني آدم ولامن خلفه تنزيل من حكيم حميد

سبحان الله هذا من كتاب الله [illegible] رسول الله [illegible] يا ابراهيم اقرأ هذه الآية الذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش

لا [illegible] في كتاب الله عز وجل قلت يا ابن رسول الله الا اللمم ان ربك واسع المغفرة هو اعلم بكم

وقد كفر بالله ورسوله [illegible] في كتاب الله عز وجل اذ انشأكم من الارض اتدرى ما هذه الارض قلت لا

وامر عدوه الناصب قال عليه السلام اعلم ان الله عز وجل خلق ارضا طيبة طاهرة وفجر فيها

ماء عذبا زلالا فراتا ثم عرض عليها ولايتنا اهل البيت فقبلتها

فاجرى عليها ذلك الماء سبعة ايام ثم نضب عنها ذلك الماء بعد السابع فاخذ من صفوة

ذلك الطين طينا فجعله طين الائمة عليهم السلام ثم اخذ جل جلاله ثفل ذلك الطين فخلق منه شيعتنا

ومحبونا من فضل طينتنا فلو ترك طينتكم يا ابراهيم كما ترك طينتنا لكنتم انتم ونحن سواء قلت يا ابن رسول الله

ما صنع بطينتنا قال مزج طينتكم ولم يمزج طينتنا قلت يا ابن رسول الله وعلى ما مزج طينتنا قال عليه السلام

خلق الله عز وجل ايضا ارضا سبخة خبيثة منتنة وفجر فيها ماء اجاجا مالحا آسنا ثم عرض عليها

جلت عظمته ولاية امير المؤمنين صلوات الله عليه فلم تقبلها واجرى ذلك الماء عليها سبعة ايام

ثم نضب ذلك الماء عنها ثم اخذ من كدورة ذلك الطين المنتن الخبيث وخلق منه ائمة الكفر

والطغاة والفجرة ثم عمد الى بقية ذلك الطين فمزجه بطينتكم ولو ترك طينتهم على حاله ولم يمزج بطينتكم

ما عملوا ابدا عملا صالحا ولا ادوا الامانة الى احد ولا شهدوا الشهادتين ولا صاموا ولا

صلوا

ولا [illegible] ولا حجوا [illegible] الله جل

ولا اشبهوكم في الصور [illegible] اعظم على المؤمن من [illegible]

يا ابراهيم [illegible] صورته حسنة [illegible] من طين المؤمن [illegible]

ان يرى صورة [illegible] الطينتان بالماء الاول والماء [illegible] الزكوة والصوم والحج [illegible]

عز وجل والمؤمن ثم مزج [illegible] الناصب [illegible] اعمال المؤمن [illegible]

يا ابراهيم [illegible] فهي كلها من [illegible] العبادة [illegible] وعنصره [illegible] من اصله

من شيعتنا [illegible] وجهاد فهي كلها من الزهد [illegible] الاعمال الصالحة [illegible] قال معاذ الله

ويزكون ويحج وجهاد [illegible] من طين [illegible] ومنصف [illegible] ان ناخذ الا من

وما رايته [illegible] اعمال [illegible] لا اجور [illegible] وجدنا متاعنا عنده

والجهاد [illegible] الناصب وطينته [illegible] يا ابراهيم انا اذا لظالمون يا ابراهيم

على انه [illegible] الناصب [illegible] ان الشمس اذا طلعت فبدا

منه [illegible] من سنخ [illegible] شعاعها في البلدان كلها اهو بائن

من [illegible] من القرص ام هو متصل بها شعاعها

[illegible] من الخلق التي يبلغ في الدنيا في المشرق والمغرب حتى اذا غابت

الردية التي كانت [illegible] بعاده يعود الشعاع ويرجع اليها اليس ذلك كذلك قلت بلى

وهي اعلم يا ابن رسول الله قال فكذلك كل شيء يرجع الى اصله وجوهره

وطينته وعنصره فاذا كان يوم القيمة ينزع الله تعالى من العدو الناصب سنخ المؤمن

ومزاجه وطينته وجوهره وعنصره مع جميع اعماله الصالحة ويرده الى المؤمن

وينزع الله تعالى من المؤمن سنخ الناصب ومزاجه وطينته وجوهره وعنصره

مع جميع اعماله السيئة الردية ويرده الى الناصب عدلا منه جل جلاله وتقدست اسمائه

ويقول للناصب لا ظلم عليك هذه الاعمال الخبيثة من طينتك ومزاجك وانت

اولى بها وهذه الاعمال الصالحة من طين المؤمن ومزاجه وهو اولى بها اليوم تجزى

كل نفس بما كسبت لا ظلم اليوم ان الله سريع الحساب اترى ههنا ظلما وجورا قلت لا

يا ابن رسول الله بل ارى حكمة بالغة فاضلة وعدلا بينا واضحا ثم قال عليه السلام

50

[illegible]

ازيدك بيانا [illegible]
في هذا المعنى من القرآن قال عليه السلام
بلى يابن رسول الله قال الله عز وجل يقول الخبيثات للخبيثين والخبيثون للخبيثات
والطيبات للطيبين والطيبون للطيبات اولئك مبرؤن مما يقولون لهم مغفرة ورزق كريم وقال الله عز وجل
ليميز الله الخبيث من الطيب ويجعل الخبيث بعضه على بعض فيركمه
جميعا فيجعله في جهنم اولئك هم الخاسرون فقلت سبحان الله العظيم ما اوضح ذلك وابينه لمن لم يعم قلبه
وما اعمى قلوب هذا الخلق المنكوس عن معرفة الحق [illegible] قال يا ابرهيم ان ابليس
يا ابرهيم ما خلقه [illegible] فاعداؤنا الناصبة [illegible] وقال الله عز وجل والذين كفروا اعمالهم كسراب
انهم يحسبون انهم على شيء الا انهم هم الكاذبون او كظلمات في بحر لجي يغشيه موج من فوقه موج
يا ابرهيم صنعا وقال جل جلاله وقدمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا وقال عز وجل
بعضها فوق بعض اذا اخرج يده لم يكد يريها ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور ثم قال يا ابرهيم
ظلمات بعضها فوق بعض ... ان شيعتنا حسنات وكان الله غفورا رحيما
يبدل الله سيئات شيعتنا حسنات
وحسنات اعدائنا سيئات
يفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد
لا معقب لحكمه ولا راد لقضائه
لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون هذا يا ابرهيم
من باطن علم الله المكنون ومن سره المخزون الا
ازيدك من هذا الباطن شيئا في الصدور قلت بلى
يابن رسول الله فقال عليه السلام قال الذين كفروا للذين
امنوا اتبعوا سبيلنا ولنحمل خطاياكم وما هم بحاملين من خطاياهم
فهذا المعنى من القرآن من شيء انهم لكاذبون وليحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم
وليسئلن يوم القيمة عما كانوا يفترون والله الذي لا اله الا هو فالق
الاصباح فاطر السموات والارض لقد اخبرتك بالحق وانبأتك بالصدق والله

[illegible]

المحبوث

نقض ذوم الابرق الدرداء [illegible]

ذو فرع [illegible] بابل

نصيف حطه يقول فلت حطه لها الطلعت وهيئه [illegible] شبه حطه بالاسى حول النقش النقش اراد به خده رقعه [illegible] فذكر

[illegible] النقش [illegible]

الجحص [illegible]

ودمع [illegible] العدم [illegible]

احمر [illegible]

[illegible] ابدان [illegible]

ناعور

حرج حاه

[illegible]

تقيئة بن عمرو القريب

ودل الفاحش بعيب [illegible]

[illegible] النعمة ونعماء

[illegible] نعيم [illegible]

[illegible]

وعدبر ان ابالك جمع فعلة بالضم [illegible] فيها الخمر [illegible]

[illegible]

نحاس [illegible] الحكم [illegible]

[illegible] المدرك

ادا غضب [illegible]

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی

نقل من خط جدي الماجد الماهر أمير محمد باقر الرضوي اعلى الله مقامه

انه رحمه الله قال وكتب في صفحة كتاب   اقول وحدة الوجود بالمعنى الذي
افهم واحصله لا بد من القول به من كل احد وهو ان الحقائق الممكنة لا بد
من ضميمة اليها يتحقق بها اذ هي في حدود ذواتها لا لكنه لذوات بل هي
من حيث هي ليست الا هي على ما قيل فنقول على تقرير مغايرة الوجودات
الخاصة للوجود الواجب وتفردها فاما يتحقق بنفس ثبوتها وغير ضميمة اليها
فيكون كلها واجبة واما ما يتحقق بغيرها فيكون موجودا بالوجود الحق
ليس الا والالزم التسلسل فيكون الكل موجودا بوجود الواجب فاذا
جاز موجودية الحقائق المتعددة بوجود واحد في موجودية الوجودات
فليكن في موجودية الماهيات جايزا ايضا بلا هذا والصواب
ان الموجود متعدد والوجود واحد كوحدة وجود اللازم والملزوم فكما
ان موجودية اللوازم المتكثرة بوجود ملزومها الواحد غير منكر فكذلك موجودية
الحقائق الامكانية بوجود منشأها الواجب جل غير منكر والسلام

ثم ابو نعيم
[illegible]
اذا الحزن [illegible]
[illegible]

ترك الدنيا
[illegible] الهلاك

[illegible] ابن الحجاج [illegible]
[illegible] الصبح [illegible]
[illegible] مع [illegible] المعان
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم   از منشآت میرزا ابوالقاسم قائم مقام است
که حسب الامر خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه قاجار جهت نوشته
و هو هذا بعد   فرزندی نایب السلطنه بداند قائم مقاما
که بعد بار دولت همایون فرستاده بود وارد و از مطالبی که داشت
استحضاری حاصل گشت عرضها اگر چه عذرها را خواست چون باز
ابواب الطاف کرانمایه مفتوح و باز بود بسمع رضا اصغا و بتوجهات
مقرون گشت فاستجابه و بخشیده هم انعم و عم الرضا حتی کلیه
پایه فضل و رحمت ملوکانه را خاصه در باره آن فرزند از اینجا
باید قیاس کرد که بعد از آنکه آنچه در این دو سال در آن حدود صادر
گشت باز مطالبات عطایا است که چه دریغ از خزانه سرکار کرورات
سته در کرورات خمسه است و اینک تا عشر اول رجب
بوجه نقد به شهر قزوین خالصه رسید کرم بانی و لطف خداوندگار
جرم و خطای چنین را بذل عطای چنان پادشاه خدا
داناتر است که اگر ما به خدمت جزئی بنظر برسیم باید
تا یکی منتهی میشه و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها با همه هیچ کرور
از آن بضیعه انعام و کرور دیگر برسم مساعده و وام است
تا آن فرزند را بدخلق نزد و دهان عیب و بدنامی در ولایت بعد
و قریب روزنامه و ضعفا عملک و ذلک الذی انقض ظهرک
علاوه برین خیل و سپاهی که برای تدمیر اعادی و تعمیر خرابه
آن فرزند که در همین دار الخلافه مجتمع شده اند هر روز زاید
برده هزار لیان نقد با کمال ضبط و تدقیق صرف جیره و علیق
آنهاست معلوم است پنجاه هزار قشون از قصر بلاد خراسان
و دشت قبچاق و ممالک عراق احضار شده در این میان

که خلاف عادت سپاه کشی ایران است وجه بالاپوش و مواجب
و سایر خرجهای واجب آنها روزی کمتر از صد و پنجاه تومان
نخواهد شد سوای تدارک بیوتات والی مات که با مانت
و تحویل معتمد الدوله مفوض و مرجوع فرموده ایم و سوای دو کرور نقد باقی
مالیات امساله که بواسطه انقلابات این دو ساله بعضی تخفیف شد
و بعضی تکلیف شده بالتمام باقی محل موقوف و لم یصل الینا شیء
اینها را که همه اخراجات میکنیم با توفیر خرج دیوان اعلی در این ظرف
فی فلان کره از بیست کرور گذشت و حال آنکه اغلب مصارفی که سالها
از آنطرف میگذشت از قبیل مواجب سربازان همدان و وجه معاش
سالیانه ایلات عراق و شیروانی حتی ماکول و ملبوس آن فرزند
و متعلقان بالفعل از وجه خاصه سرکاری میگذرد مع هذا
اندک انصافی ضرور است که همین قدر تحمل و تحمیل بس است با جمله
دارد بلی چندی قبل سیف الملوک میرزا طلای مسکوک علاوه
هشتاد کرور میگفت شاید در خزانه خاطر آن فرزند باقی باشد
شایسته شان و شوکت ما نیست چه بگوئیم ندارم با چنین حرف
بر زبان آریم چرا که منعم هر نعمت و وهاب بی منت عم جوده
و عزه دست ما را بالا تر از هر دستی و همت ما را افزون تر از
هر همت خواسته فجعلها ربی حقا و هر احسنی سببا با وصف
این اظهار تشکر کردن و عذر غیر آوردن العیاذ بالله
نوعی از کفران نعمت و انکار رحمت خواهد بود اما هر گاه آن فرزند
را سر فدای آستانه علیه میسر شود بچشم عبرت خواهد دید
که چگونه آکنده های انباشته و اندوختها بر انداخته شده

کتابخانه مجلس شورای ملی

خدا آگاه است که همه را بپاس خاطر آن فرزند میکنم تا آنکه آواره
و بی سامان و مورد طعن و توبیخ اخوان و اعوان و رجال دولت
نشود هرچه داشتیم در راه تربیت آن فرزند گذاشتیم و نمیدانم
بعد از آنکه بحمد الله تعالی ممالک آذربایجان تخلیه شد و آن فرزند را
دوباره در دولت استقرار و استقلالی بهم رسید خدمتی در ازای
نعمتهای قدیم خواهد کرد از قبیل استرضا و استعداد لشکر
و تحصیل دعای خیر و حسن سلوک با دولتهای همسایه یا باز بحرف
هر بی مایه هر هرزه با همه خواهد شد از یک طرف حاجی آقا
و حیدرعلی خان بهر طرف فراش [illegible] بحکم ولایت و ظلم
رعیتی خواهد برد تا بجائی برسد که این بار رسید حکومت
بدست کسانی خطاست که از دستشان دستها بر خدا است
سهل است [illegible] این بار رشوه‌ها را بانصاف بگذار قلب خود را صاف کن
با خدا و حریفان خود راست باش با بندگان خدا و عجب باشد
که سپرده بتو باشند خوب راه برد و از دعاخوار خود بپرس عرض عارض را
خود بپرس نوکر هرچند امین باشد از آقا امین تر نخواهد بود چه لازم است
نخود سیاه در راه نوکر مستهلک و [illegible] را با [illegible] و مستند کسانی
خلاف قایم مقام باشد خواه میرزا محمدعلی حکاک آمد و نامه [illegible] و سایر خاطر
شد هرگاه وسعت ظرفش در خور پاسبانی خلق و پاسداری ملک علیحده
خدا اینها را نوکر و محکوم میکرد و پادشاه دولتی بخت این نصایح مشفقانه
را او امر ملوکانه را وسیله نجات دارین خود بدانید از دلتان نرود کار مملکت
را بگذر از حکم اهل [illegible] که کردیم [illegible] حاجی است که دادیم اگر صلح میخواهید
آماده و اگر جنگ میخواهید تا همه جا ایستاده ایم مسلم لمن سالمکم و حرب
لمن حاربکم

[illegible]

در دفتر [illegible] ورق را
یاران موافق [illegible] موفق را
[illegible] عاشق [illegible]
[illegible] ورق را
[illegible]

مشکل بطبع و اقوال همه
چونانکه جریر و فرزدق را

بیرون شو از این حصار تنگ و این ساعت
هر سنگ حریر کن ستبرق را

یکره بدو باده دست کوته کن
این عقل دراز قد احمق را

یکدم خوش باش تا چه خواهد کرد
این زهد مزور مزلق را

[illegible] مطلق را
[illegible] منطق را
[illegible] محقق را
[illegible] مشتاق را
موضوع [illegible] مشتق را
[illegible] مطلق را

در شهر ربیع الاول [illegible]
۱۲ ربیع الاول
۱۲۸۰

[illegible]

این معنی جامع انوار شد
واین معنی کاشف اسرار شد

مطلع شمس حقیقه احمدات
مقرون علی علا وحدات

[illegible]

عمر بیچاره چند سرگردان

کل فرح کبره ولاله عام بیت

[illegible]

[illegible]

ربوده مهری چو ذره تابم ز افتاده در اضطرابم   در این بیابان ز ناتوانی فتاده از پا چنانکه دانی
اگر فرود عشق بگوید تا بید ز بیخود در آید از پا   صبا پیامی ز مهر بلقی   بر مجنون ببوی لیلا

همیشه مشتاق در آرزویت   مدام گردد سراغ کویت
تمام عالم بجستجویت   بکعبه زاهد بدیر ترسا

[illegible]

فلک که دارد چنین خرامی بوده مقبول توان و تابم   تو ماه خارج ز مهر خوبان چه باک دارد ز تحفه ...
چو ترک مستی ... ل خدا کند قرین غارت رسوم تقوا   مقیم ... چرا کشند باضطراب غریق دریا

[illegible]

از جمله مجاورین کربلای لطف الله همدانی است حیدر نام و علاقه‌بندی مشغول بوده و در ظرافت و طبع لطیف داده گاهی بظرافت شعری میگوید و در فن مضاحکه بی نظیر است [illegible] تخلص میکرد و حال حقیر در تشبیهات خوب داده و کمال [illegible] مرغوب از جمله دو فرد بره یکی از [illegible] او هر سیم تعارف [illegible] اسبابی داشته در وصف او گوید

رسیده بره ما از یک دوست
یکوشت و استخوان دارد و پوست
نه دندان باشدش از بهر خوردن
نه جای باشدش از بهر [illegible]
زبانی [illegible] حیثیت دارد
[illegible] شکوه دارد
سر [illegible] هر شب
یکوشتش [illegible] بدن
نه اشکم دارد و نه دم [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] دارد و [illegible]
[illegible]
و ببش از [illegible]
[illegible]
و بال کردنش [illegible]
[illegible]
یکی از [illegible]
[illegible]
نه مقصد دارد و نه [illegible]
نه [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
بیا به [illegible]
عوض [illegible] اینجا [illegible]
و [illegible]
[illegible] نصیب [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ۱۲۸۰

از جمله [illegible]
[illegible]

ای جدا از ظهور فضل و کمال
وی شده مظهر جلال و جمال
ماه قوس آمد و زمستان شد
نیست ما را کجا نان و زغال
نیست هیزم بخانه یک پوشش
که بدندان کنیم هیزم خلال
جمله اطفال از اناث و ذکور
با کلوب [illegible] جنگ و جدال
همه لرزان چو خانه حلاج
همه لوط و برهنه اهل و عیال
سخت در کار خویش درمانده
مانده ام مضطر و پریشان حال
هر بهرم [illegible] شب و روز
[illegible] از انتقال

[illegible]

از فراق [illegible]
[illegible]

جواب

[illegible] جلال
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

معجون باه

یکسیر آرد نخود در چند بیضه ماکیان مخلوط نموده و پنج درم
بهمن طویل و پنج درم موصلی سیاه را نیک سحق نموده
برزده تخم اندازند و یکسیر قند هم اضافه نماید
غلوله ها بقدر جوز ساخته یکی را وقت صبح
و یکی را وقت خفتن بخورد چندان قوه باه میفزاید
که شرح نتوان کرد

٨

دلم ز تو بوز اول امید دلدار

دیدم آخر از امید جواب یار

[illegible] بسکه

بهمن [illegible] از [illegible]

[illegible] از بدل شد [illegible]

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ

ل ا

کتابخانه مجلس شورای ملی

ابجد ۵۳ مرجه ۵۳

نسخه مثرودیطوس منسوب از حکیم [illegible] صفت آن که موافق نسخه [illegible]

مر مکی | غاریقون | زنجبیل | دارچینی | علک البطم | کبر ارکاوی

از هر یک ۵ مثقال

سنبل الطیب | کندر | خردل سفید | عود بلسان | اسطوخودوس | اذخر مکی

قسط شیرین | سنبل رومی | کمافیطوس | قنه | راتیانج | دار فلفل

عصاره لحیة التیس | جند بیدستر | جاوشیر | ساذج هندی | میعه سائله | از هر یک هشت مثقال

سلیخه | فلفل سیاه | فلفل سفید | کورکمان مصری | جعده | ثوم بری

دوقو | اکلیل الملک | جنطیانا | روغن بلسان | حب بلسان | مقل ازرق

فرفیون از هر یک هفت مثقال | تخم سداب سی مثقال | اشق

ناردین | صمغ عربی | فطراسالیون | قردمانا | افتیمون | رازیانه

گل سرخ | بنفشه | مشکطرامشیع از هر یک ۴ مثقال

سره سقنقور | هیوفاریقون | از هر یک چهار مثقال و نیم | انیسون

وج ترکی | فو | مو | سکبینج | اسارون | از هر یک سه مثقال

مجموع را در شراب یا سرکه یا مثلث حل نموده و با سه وزن ادویه عسل بسرشند و بدل سقنقور ماهی روبیان یا سگک صیدا بود از شش ماه استعمال نمایند

بدل حب بلسان نیم وزن حب الغار

بدل عود بلسان نیم وزن او زراوند طویل

بدل روغن بلسان روغن [illegible]

قرص البزرود ۲ درم | اکلیل الملک ۲ درم | اطفا [illegible] ۲ درم | از ذخر ۲ درم | عود [illegible] ۲ درم | قرص [illegible] | علک البطم | عاقرقرحا | دارچینی ۲ درم | سنبل رومی ۲ درم | [illegible] ۲ درم | مقل ازرق ۲ درم | سلیخه ۲ درم | جند ۲ درم | عود ۲ درم | ۱۲ درم | ۳ درم و نیم

فوالبهود

مجموع را
در شراب [illegible]
ای حل نموده
قرص سازند
و بعضی [illegible] از عسل
معجون کرده اند

خدایا بشکر [illegible] نعمتم [illegible]
[illegible] مقصود از آن [illegible]

بسم الله [illegible]

هم در اشرف هم بعلم و دفتر مطلق
شمس و قمر هم شریک [illegible]
هر کو [illegible] لؤلؤ لالا [illegible]
کو [illegible] فوق حقایق

۱۲۶۹

۲۴۵

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۰۲